



درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۲/ اردیبهشت/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

موضوع جزئی: موانع محتوایی اعتبار - دسته دوم - مانع سوم: تحقیر دیگران و بررسی آن

مصادف با: ۱۷ رمضان ۱۴۴۱

جلسه: ۳۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

موانع دسته دوم: مانع سوم تحقیر دیگران

عرض کردیم دسته دوم از موانع محتوایی اعتبار نهج البلاغه وجود برخی مطالب در حکمت‌ها، خطبه‌ها و نامه‌های حضرت علی (علیه السلام) است که فی نفسه صدورشان از حضرت علی (علیه السلام) جای شک و شبهه دارد. مانع دومی که در این رابطه قابل بررسی است این است که حضرت علی (علیه السلام) در برخی از موارد عباراتی تحقیرآمیز در مورد دیگران به کار برده است. در مانع اول بحث خودستایی حضرت علی (علیه السلام) بود که آن را توضیح دادیم و بررسی کردیم، اما در موارد متعددی می‌بینیم که حضرت علی (علیه السلام) که کلامشان در اوج بلاغت و فصاحت و زیبایی است، تعبیراتی در مورد برخی به کار برده و برخی مطالب را درباره دیگران فرموده که با سایر خطبه‌ها و حکمت‌ها و نامه‌ها قابل جمع نیست و بین آن‌ها ناسازگاری به نظر می‌رسد. کلمات تحقیرآمیز به دو نحو در نهج البلاغه ذکر شده است: گاهی این تحقیرها به صورت جمعی است و گاهی به صورت فردی، یعنی گاهی گروهی از مردم یک شهر یا مجموعه‌ای از افراد با یک عقیده و یک فکر را تحقیر کرده و گاهی یک فرد خاصی را تحقیر کرده، لذا گاهی تحقیر جمعی است و گاهی فردی، مثلاً این تحقیرها بعضاً نسبت به مردم بصره یا مردم کوفه یا سپاهیان خوارج و نهر وانیان است و گاهی نیز نسبت به شخص مثل اشعث بن قیس است.

انواع تحقیر در نهج البلاغه

به جز این تفاوت، انواع تحقیرها را در کلمات حضرت علی (علیه السلام) مشاهده می‌کنیم که آن‌ها را در ضمن چهار عنوان بیان و نمونه‌هایی برای آن ذکر می‌کنیم.

۱. بی‌عقلی و سفاهت: گاهی حضرت علی (علیه السلام) دیگران را به بی‌عقلی و سفاهت و کم‌خردی متصف کرده است.
۲. تشبیه به چهار پایان: یک نوع تحقیر در کلام حضرت علی (علیه السلام) تشبیه دیگران به چهار پایان است.
۳. تنقیص پدر: یک نوع تحقیر این است که شغل پدر فلانی چیست، یعنی بعضی از امور به عنوان منقصت در پدر و مادر شخص ذکر شده است.
۴. اشاره به نقص جسمی: یک قسم از تحقیرات نیز اشاره به نقص جسمی بعضی از افراد است.

۱. بی‌عقلی و سفاهت

نوع اول از تحقیرات که در آن گروه یا شخصی متهم به بی‌عقلی و سفاهت شده است مثل:

۱. بیان حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ۱۴ نهج البلاغه که خطاب به مردم بصره بعد از جنگ جمل می‌فرماید: «... خَفَّتْ عُقُولُكُمْ وَ سَفِهَتْ حُلُومُكُمْ ...»؛ عقولتان سبک، و خردهایتان سفیهانه است.

۲. در خطبه ۲۷ نهج البلاغه حضرت علی (علیه السلام) خطاب به مردم کوفه می‌فرماید: «... يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالًا، حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَ عُقُولُ رِبَاتِ الْحِجَالِ ...»؛ ای شبیه مردان در حالیکه مرد نیستید، یعنی ای نامردان و مرد نمایان، ای کسانی که رویاهای کودکانه و بچه‌گانه دارید و عقلهایتان به اندازه عقل زنان حجله نشین است (زیرا زن حجله نشین عقلش مغلوب احساسش است).

۳. حضرت در خطبه ۳۶ نهج البلاغه خطاب به نهرانیان می‌فرماید: «... وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أُخْفَاءِ الْهَامِ سُفْهَاءِ الْأَحْلَامِ وَ لَمْ آتِ لَكُمْ بُجْرًا وَ لَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضُرًّا.»؛ شما مردمی سبکسر و غرق در خیالات احمقانه هستید. ای مردم بی ریشه، من که شری برایتان نیاوردم، و زیبایی برای شما نخواستم.

۴. همچنین حضرت در خطبه ۹۷ نهج البلاغه می‌فرماید: «... أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمُ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمُ الْمُبْتَلَى بِهِمْ أُمْرَاؤُهُمْ.»؛ ای مردمی که بدن‌های شما حاضر و عقل‌های شما پنهان و افکار و آراء شما گوناگون است و زمامداران شما دچار مشکلات شمایند. یعنی بدنهایتان اینجاست ولی عقولتان اینجا نیست، یعنی عقل ندارید.

در این چهار مورد ملاحظه کردید که حضرت علی (علیه السلام) مردمی را با بی‌عقلی و کم‌عقلی و سبک‌سری و سفاهت و رویاهای کودکانه تحقیر کرده است.

۲. تشبیه به چهارپایان

در برخی از موارد حضرت کسانی را به چهار پا تشبیه کردند. مانند:

۱. خطبه ۱۷۵ نهج البلاغه: «... كَانَتْكُمْ نَعْمَ أَرْحَ بِهَا سَائِمٌ إِلَى مَرْعَى وَبِيٍّ وَ مَشْرَبٍ دَوِيٍّ»؛ به چهار پایانی می‌مانید که چوپان آنها را به چراگاه و با خیز، و آبشخور دردانگیز برده. یعنی شما مانند چهارپا و گوسفند هستید که چوپان این‌ها را به سمت آبشخور می‌برد.

۲. در خطبه ۱۸۴ نهج البلاغه نیز حضرت خطاب به یکی از شاعران منسوب به خوارج که فریاد زد *إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ* فرمود: «... فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتَ فِيهِ ضَيِّلاً شَخْصُكَ خَفِيًّا صَوْتُكَ حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ نُجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ» حق آشکار شد در حالیکه تو بی‌مقدار بودی و چیزی نبودی و صدایت آهسته تا زمانی که باطل عربده کشید، آنگاه تو همچون شاخ بز نر فوراً پدیدار شدی.

۳. تنقیص پدر

۱. حضرت در مسجد کوفه مشغول صحبت کردن بود که اشعث بن قیس در میان صحبت حضرت علی (علیه السلام) اعتراضی به ایشان کرد، در این هنگام حضرت علی (علیه السلام) با تندی به او نگاه کردند و گفتند: «... عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ، حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ، مُنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ»^۱؛ به او فرمود: لعنت خدا و لعنت همه لعنت‌کنندگان بر تو باد ای بافنده پسر بافنده (یعنی شغل پدرش را می‌گوید، همان طور که که امام حسین (علیه السلام) در کربلا خطاب به کسی گفت ای فرزند زن بز چران، اینجا نیز حضرت علی (علیه السلام) می‌گوید این بافنده پسر بافنده) این منافق فرزند کافر، یعنی پدرت کافر است و خودت هم منافقی.

۲. نظیر همین مطلب را به مغیره بن احنس در خطبه ۱۳۵ فرمودند. در گفتگویی که بین حضرت علی (علیه السلام) و عثمان در گرفته بود مغیره بن احنس در دفاع از عثمان به حضرت علی (علیه السلام) اهانت کرد، آن حضرت به مغیره فرمود: «... يَا ابْنَ اللَّعِينِ

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۱۹.

الْأَبْتَرِ وَالشَّجَرَةَ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ ...»؛ ای فرزند طرد شده نسل بریده، و فرزند درختی که ریشه و شاخه ندارد. حضرت هم پدرش و هم خودش را تحقیر کردند.

۴. اشاره به نقص جسمی

در مواردی حضرت به نقص جسمی که در مخاطب وجود داشت اشاره کردند؛ مثل خطبه ۱۸۴ که در آن، حضرت یکی از شاعران از خوارج را به یکی از حیوانات تشبیه کرده (بعد از اینکه شعار ان الحکم الا لله را داد) و به او فرمود: « اسْكُتْ فَبَحَكَ اللَّهُ يَا أَثْرَمُ ... » ساکت باش، خدا سیاه رو کند تو را، ای بی دندان، یا اثرم یعنی بی دندان، این هم یک نوع تحقیر است.

بررسی مانع دوم

اینها اجمالا تحقیرهایی است که در نهج البلاغه بیان شده است. پس تحقیرها گاهی به جمعی از مردم است و گاهی به یک فرد و انواعی دارد که ملاحظه فرمودید، اتصاف به بی عقلی و کم خردی یا تشبیه به حیوانات و چهار پایان یا تنقیص پدر و آباء و اجداد و عقیده و اخلاق آنها و همچنین ذکر بعضی از نقصها در جسم طرف مقابل، به هر حال با توجه به اینکه حضرت علی (علیه السلام) از ابلغ و افصح سخنرانان بوده و با توجه به مشی و روش و سلوک حضرت علی (علیه السلام) و با توجه به سایر مطالبی که در نهج البلاغه از حضرت علی (علیه السلام) وارد شده، این مطالب عجیب به نظر می‌رسد.

ممکن است این تعبیرات اصلاً از حضرت علی (علیه السلام) نباشد، بنابراین اینها می‌توانند یک مانع بر سر اعتبار نهج البلاغه باشد. این مشکلی است که باید در مورد آنها بحث کرد و باید به آنان پاسخی داد.

اینکه تا به مواردی از این دست بر می‌خوریم، فوراً به انکار انتساب دست بزنیم، کار صحیحی نیست، یعنی ساده‌ترین راه، انکار یک متن و انتساب آن به گوینده است، فرض ما این است که سید رضی به دانش احاطه داشته و اهل فضل و اهل تقوا بوده است، دقت می‌کرده در اینکه سخنان حضرت علی (علیه السلام) را جمع‌آوری کند، هرچند درباره او گفته شده که مدنظرش آن دسته از سخنانی بوده که فصاحت و بلاغت بیشتری داشتند، لذا می‌گویند: دو سوم کلام حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه نیامده است، به هر حال ما عرض کردیم به غیر از مواردی که تعدادشان محدود است و مصادر و منابع این سخنان معلوم نیست، بقیه مصادر یافت شده و راه‌های بررسی صحت انتساب وجود دارد و قرائن صدق و شواهدی صدور این کلمات از حضرت علی (علیه السلام) در مجموع بیان شده است. تعداد کمی بدون مصدر می‌باشند. حال وقتی ما به مواردی برخورد می‌کنیم که این اشکالات در آنها وجود دارد در درجه اول نباید سراغ انکار متن برویم و بگوییم از حضرت علی (علیه السلام) نبوده، بلکه ابتدا باید ببینیم قابل توجیه و تأویل است یا خیر؟ پس به صرف وجود چنین شبهاتی (نه در خصوص این مورد بلکه در مورد بقیه موارد) نباید فوری انتساب آن را به حضرت انکار کنیم، اما ما فرض می‌گیریم این سخنان از حضرت علی (علیه السلام) صادر شده است و حضرت علی (علیه السلام) این را فرموده، لذا چند مطلب باید مورد توجه قرار گیرد:

مطلب اول: باید دید مخاطب این سخنان چه کسانی هستند؟ آیا حضرت علی (علیه السلام) بی‌جهت و بدون مناسبت و نسبت به هر کسی این سخنان را فرموده است یا نسبت به اشخاص و گروه‌هایی خاص؟

آن بخشی که به صورت عمومی خطاب به یک جمعی فرموده عمدتاً سه دسته هستند که آن سه جنگ را علیه حضرت به راه انداختند، یعنی خوارج که نهرانیان می‌باشند، جملیان و پیروان معاویه در جنگ صفین، یعنی بانیان این سه جنگ و همراهی کنندگان با این سه جنگ یعنی مردم بصره، مردم کوفه و بعضی از شامیان که همراهی با این‌ها می‌کردند.

از نظر تحقیر نسبت به افراد هم چند مورد تحقیر و تنقیص ذکر شده است مثل مغیره بن احنس و اشعث بن قیس که این‌ها منافقانی بودند که با توجه به شرح حال و زندگی آن‌ها معلوم می‌شود، این‌ها کانون برخی فتنه‌ها و اذیت‌ها بودند، یعنی این‌طور نبوده که حضرت علی (علیه السلام) صرفاً در مقابل نقد و اشکال آن‌ها با آنان تحقیر آمیز برخورد کند. ما مواردی زیادی داریم که به حضرت علی (علیه السلام) اهانت کردند ولی حضرت متقابلاً به آنها اهانت نکرده است، در خیلی موارد نیز تلاش کرده است که حق را برای آن‌ها بیان کند اما در این چند موردی که عرض کردیم در واقع مسئله، مسئله فتنه انگیزی، خباثت‌ها و شرارت‌هایی بوده که این افراد داشتند و عمده این بوده که این‌ها افرادی بودند که باری به هر جهت زندگی کردند و در واقع کسانی بودند که نه صاحب یک فکر و اندیشه، بلکه افرادی بودند که صرفاً برای منافعشان و به اصطلاح برای جلب منفعت وارد برخی ماجراها شدند.

پس مهم این است که مخاطبان این تحقیرات را بشناسیم و در واقع بدانیم اگر حضرت با این‌ها تند و تحقیر آمیز برخورد کردند برای جلوگیری از فتنه انگیزی بوده. غرض، مهم است، یک وقت کسی می‌خواهد دیگری را تحقیر کند برای اینکه خودش تشفی پیدا کند، برای اینکه دل خودش خنک شود و یا بخواهد خودش را برتری دهد، یک وقت برای این است که ریشه یک فتنه و ریشه یک مشکلی را به مردم بنمایاند و آنها را با این حقیقت آشنا کند، جلوی فتنه انگیزی آنها گرفته شود، لذا مهم این است مخاطبان این تحقیرها را بشناسیم و بدانیم آنان چه کسانی بودند و حضرت علی (علیه السلام) با چه انگیزه‌ای در برابر این‌ها ایستاد.

اینکه حضرت علی (علیه السلام) آن جمله را به اشعث بن قیس فرمود برای این بود که حضرت مشغول صحبت بودند، اشعث به امام وسط صحبت ایشان گفت: این مطلبی که شما می‌گویید به ضرر شما است نه به نفع شما، حضرت برگشت به او آنچنان گفت. اشعث کسی است که هم قبل از حضرت علی (علیه السلام) در زمانی که خلفاء حاکم بودند و هم بعد از آن همیشه یک نقش بسیار مخرب و فتنه انگیزانه داشته، چند بار جابجایی اردوگاه داشته، یک مدت با حضرت علی (علیه السلام) بود و دوباره در مقابل حضرت. یعنی طوری بود که می‌خواست خودش را همه جا مطرح کند و محور قرار دهد و بعد هم اتفاقاً این‌ها از کسانی بودند که حکمیت را به امام در زمان جنگ صفین تحمیل کردند و بعد این‌هایی که خودشان باعث تحمیل این جریان بودند اعتراض کردند که چرا آن‌جا حکمیت را پذیرفتی و آن داستان‌هایی که پیش آمد. این‌ها معلوم است اگر در یک شرایطی قیافه حق به جانب بگیرند حضرت باید به این نحو برخورد کند.

مغیره بن احنس نیز همین‌طور است، او هم شخصیتی مانند اشعث داشته، به هر حال باید همان ابتدا با این اشخاص با تندی برخورد می‌شد تا جلوی فتنه انگیزی این‌ها گرفته شود.

مطلب دوم: مطلب دیگر این است که ما شدت تحقیر یا اصل تحقیر را در زمان صدور سخن و کلام باید بسنجیم. تحقیر در فرهنگ‌ها و زمان‌های مختلف متفاوت است، یعنی همین الان ممکن است یک جمله و یک رفتار بین یک ملت و یک قومی تحقیر و توهین باشد و بین ملت دیگر عین احترام باشد، این‌ها اعتباری است، به حسب زمان‌ها و شرایط فرق می‌کند. بعضی از این تعبیرات امروز به نظر ما تحقیر آمیز است اما باید ببینیم این‌ها در آن زمان تحقیر آمیز بوده است یا خیر؟ اینکه یک کسی را اشاره کنند به شغل

پدرش (به عنوان احتمال بیان می‌کنم نه اینکه الزاما اینطور است) یا بعضی از این چیزهایی که ذکر شد آیا تحقیر بوده یا نه، باید در آن دوران سنجیده شود. بعضی از این موارد مثل بی‌عقلی و سبک سری و سبک مغزی در همه اعصار تحقیر است ولی در مورد بعضی از این موارد می‌توانیم بگوییم باید توجه به شرایط آن زمان شود و ببینیم در آن زمان تحقیر تلقی می‌شده یا نه؟

مطلب سوم: در تحقیرهایی که نسبت به جمع و گروه و مردم یک شهر صورت گرفته، در واقع غرض حضرت هشدار و ایجاد شوک بوده که گاهی نیز مؤثر بوده، مثل طبیعی که با بیماری مواجه می‌شود، ممکن است خیلی با ملاحظت و نرمی بیماری را به اطلاع مریض یا اطرافیانش برساند، این جا ممکن است خیلی جدی گرفته نشود، اما یک وقتی است که دکتر با تندی به غرض تخویف و ترساندن و مراقبت بیشتر و دقت بیشتر برای جلوگیری از عمیق‌تر شدن بیماری نوع مریضی را بگوید. حضرت علی (علیه السلام) در واقع معلوم است که گاهی هدفش ایجاد شوک به مردم بوده یعنی با این تعابیر تلنگری به مردم زده شود که این‌ها به خودشان بیایند، زیرا ممکن بود با لحن آرام و ملایم این تأثیر ایجاد نشود، حضرت می‌خواست این طور آن‌ها را تکان دهد و به حرکت وا دارد و بعضا این روش مؤثر بود. بالاخره ولو یک جمع کمی این اثر در مورد آنها مشاهده شده است. (توجهیاتی که بیان کردیم لزوما اینطور نیست که برای همه این موارد کارایی داشته باشد، برخی در این موارد و بخشی از این‌ها در بعضی از موارد و بعضی در بعضی دیگر موثر است)

مطلب چهارم: حضرت علی (علیه السلام) برای آیندگان و برای روشن شدن حقایق در آینده بعضی از این مطالب را فرموده است زیرا با توجه به تحرکاتی که داشتند و اقداماتی که می‌کردند و ذهن مردم آن زمان را خراب کرده بودند، می‌بایست ذهن مردم در آن دوران نسبت به این افراد روشن و آشنا می‌شد. برای آیندگان هم این روشنگری‌ها بعضا لازم بود، یعنی به عبارت دیگر بعضی از این‌ها در واقع جنبه روشنگری داشته است، نه تحقیر، گرچه ممکن است به ظاهر بعضی از آن‌ها جهت تحقیر در آن مشاهده شود، اما در واقع روشنگری است، هم برای مردم هم عصر خودش، هم برای آیندگان که بشناسند و بدانند که حضرت علی (علیه السلام) با چه مردمی زندگی می‌کرد و بدانند که اگر در بعضی از مواقع به نتیجه نرسید و کارها و برنامه‌های او به سر منزل مقصود نرسیده به چه دلیل بوده است، لذا با توجه به این مواردی که گفته شد به نظر می‌رسد این مطالب نیز نمی‌تواند مانع اعتبار نهج البلاغه باشد،

مطلب پنجم: نسبت این موارد در مجموع با همه سخنان حضرت علی نسبت استثناء به اصل است، یعنی قاعده در کلام حضرت علی (علیه السلام) همان تکریم و احترام به مخاطب و رعایت شئون مخاطب است، اما گاهی استثناء نیز پیش می‌آید، این‌ها در واقع استثنائات است که بر خلاف آن روش جاری بیان شده است، یعنی ممکن است پدری نسبت به فرزندانش خیلی نرم، ملایم و مهربان باشد ولی در جایی یک برخورد تادیب آمیز تند هم بکند، حال اگر کسی فقط بیاید این برخورد تند را گزارش کند همه فکر می‌کنند این یک آدم تند و عصبانی است، در حالیکه باید دید نسبت این موارد با کل سخنان آیا نسبت استثناء و قاعده است، یعنی قاعده کدام است و استثناء کدام است؟ این موارد در کلام حضرت علی (علیه السلام) در مجموع جنبه استثناء دارد، هر چند که باید اعتراف کنیم آن مقداری که سید رضی در این کتاب جمع‌آوری کرده، همه سخنان آن حضرت نیست و در این مقدار نسبتا زیاد به نظر برسد، این شکوه و شکایت‌هایی که حضرت علی (علیه السلام) از مردم کوفه و بصره و خوارج و معاویه و پیروانش دارد ممکن است کم به نظر نرسد ولی باید توجه داشته که ما این را نسبت به مجموع سخنان و کلمات حضرت علی (علیه السلام) باید ببینیم و آن وقت قضاوت کنیم.

مطلب ششم: باید توجه داشت که خود اینکه حضرت با بعضی اینچنین سخن گفته، مقتضای فصاحت و بلاغت است. بلاغت در واقع یعنی به مقتضای حال سخن گفتن، مقتضای حال تماما این نیست که انسان همیشه با ادب و احترام و الفاظ آنچنانی سخن بگوید؛ گاهی حال اقتضاء می‌کند که با این لحن صحبت کند و این اتفاقا جزء معنای بلاغت است، این اقتضای بلاغت است، این هم اینطور نیست که بگوییم با بلاغت حضرت علی سازگار نیست.

لذا از مجموع مطالبی که بیان شد می‌توان گفت که می‌توانیم به این شبهه پاسخ دهیم و این مطلب نیز مانعی در اعتبار نهج البلاغه ندارد.

«والحمد لله رب العالمین»